

بخانه باز رسید پرسید که میمانان شام خورده اند اهل وس گفتند طعام آوردیم نخوردند و موقوف زبختند
 تا با تو طعام خوردند و در غضب شد و سوگند خورد که از ان طعام نخورد و بعد از ان گفت این سوگند
 از ان شیطان بود از ان طعام خوردند او می گوید هر قدر که از ان طعام بر می داشتیم باز زبخت می شد
 از ان که بر می داشتیم پیدای آمد ما همه میر خوردند و آنچه باقی ماند سه برابر اول بود و بعد از ان
 مردم بسیار که عدد ایشان را نمی دانم از ان طعام خوردند و از ان جمله آنست که در مرض
 سوت فرزندان خود را بگذاشته صدقه رضی الله عنهما پارس می نمودند و پدر و مادر خود را و مال آنکه در آن
 عالم رضی الله عنهما یک دختر پیش نبود و عاشره رضی الله عنهما گفت مرا یک خواهر هست در غیره
 که ام است گفت خواتون من حاضر است و گمان می برم که فرزندان و دختر خواهد بود از انجنان بود
 چون خواتون و وضع محل کرد و دست آمد و ذکر امیر المومنین **ع** بن **خطاب** **س**
رضی الله عنه رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که در انم سابقه جمعی محدثین منم بودند
 یعنی که خداست تعالی با ایشان سخن می گفت و اگر درین است همچنان کسی باشد عمر بن **خطاب** **س**
 و مؤمنان معنی است آنکه بعد از ان عمر رضی الله عنهما گفته است که در هر امری که اصحاب می گفتند
 حکم الهی و افاق سخن عمر نازل شد ابوهریره رضی الله عنه گوید که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
 که می گفت در خواب دیدم که دلو در چاه انداخته بودند بان دلو از ان چاه آب کشیدم پس آنکه
 خداست تعالی خواسته بود بعد از ان ابن ابی حمزه بر گرفت و یک دود کوشید و در کشیدن و سه
 ضربه بود خداست تعالی بروی رحمت کنا بعد از ان این خطاب گرفت و من برگز چون و سه در
 کشیدن آب مردی قوی ندیدم تا همه در ضراب را بر آب ساخت و همه مردان را سیراب گردانید
 و این مادل بجاقت است و فضائل و سه بسیار است و خوار می که بروی گذشته پیشمار و از آن جمله
 آنست که روز دینه در میان آنکه بنبر بر آمده بود و خطبه می خواند ترک خطبه کرد و دوباره بار گفت یا
 ساریه بجعل و باز خطبه مشغول شد و تمام ساخت مردمان گفتند همانان که عمر بن **خطاب** **س** دیوانه
 شده است بعد از ان بن عوف رضی الله عنه بعد از نماز بروی در آمد و گفت اسے عمر چه بود
 ترا که در میان خطبه آن سخن گفتی و زبان مردم را بر خود دور از کردی گفت در ان وقت دیدم که
 ساریه و قوم و سه نزدیک کوسه با کافران محاربه می کنند و کافران از پیش رو پس ایشان
 در می آیند چون آنرا دیدم بی طاقت شدم و آن سخن گفتم تا پشت بگوه باز نهند و از شر کافران
 باز رهند و گویند که از دینه تا شکر گاه ساریه یک ماه راه بود چون یک چند بر آمد و ساریه از ان سفر
 مر هبت کرد گفت که روز جمعه با کافران محاربه می کردیم از وقت صبح تا وقت نماز جمعه ناگاه شنیدیم
 که صدای ندای کند که یا ساریه بجعل پشت بگوه باز نهادیم و چند ان محاربه کردیم که بسیار

از ایشان کشته شدند و دیگران بگریختند چون آنان کہ بر عمر رضی اللہ عنہ طعن جنون کرده بودند این سخن را شنیدند گفتند بگذرید و سے را کہ از برایت این کار ساخته شده است و گویند کہ این سخن را در میان روئے با امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفتند فرمود کہ و سے بیج کا و سے نکند و سخنی نگویید کہ از عہدہ آن بیرون متواند آمد و از ان جہلہ آنست کہ عیسیٰ بنی اسرائیل بعیدہ و ستادہ بود و و سے در مدینہ آواز برداشت کہ بالیکاہ بالیکاہ و بیج کس نہ آنست کہ آن عیسیٰ تا بان وقت کہ آن عیسیٰ مدینہ مراجعت نمود و صاحب عیسیٰ فتمتہا سے را کہ خدا سے تعالیٰ توفیق آنش دادہ بود و تعداد و سے کرد امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ گفت اینہا را بگذر حال آن مرد کہ ویرا بزور آب فرستاد سے پیش گفت واقعا یا امیر المومنین کہ من بوسے شری شوستم با بے رسیدم کہ غور از انمید انستم تا از آنجا بگذرم و سے را بر ہنہ ساختم و در آب فرستادم ہوا خشک بود و و سے سرایت کرد و فریاد برداشت کہ و امراہ و امراہ و بعد از ان از شدت سرمایہا ک شد چون مردمان آنرا شنیدند و نشستند کہ بیک و سے در جواب ندا سے آن معلوم بودہ است بعد از ان صاحب عیسیٰ گفت اگر نہ آن بودی کہ این بعد از من دستور سے بماندی ہر آنکہ گردن ترا بزور سے برودیت و سے را باہل و سے رسان و چنان کن کہ دیگر ترا بہنیم پس گفت کشتن سلیمانے پیش من بزرگ ترست از ہلاک بیارے و از ان جہلہ آنست کہ در ان وقت کہ معرقت شد و عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ آنجا حاکم بود و یکے از ما ہما اہل معریش و سے رفتند و گفتند کہ رود نیل را عادت عیسیٰ کہ بے آن نمی رود و آب و سے خشک می شود عمر رضی اللہ عنہ پرسید کہ آن عادت کہ ام است گفتند آنست کہ چون ازین ماہ کہ در آنیم دو از وہ روز بگذرد و و سے پیدائیم و ما در و پدرو سے را چند ان مال بدہیم کہ رضی شوند پس و سے را بخوبی برین جا ہما در و پدو یا بیار انجیم و در نیل اندازیم عمر رضی اللہ عنہ چون آنرا شنید گفت این امر عیسیٰ کہ ہرگز در اسلام شل این سخا ہد بود بدستی کہ اسلام ہمہ قاعدہ ما سے بد را کہ پیش از و سے بودہ است ویران می کند چون از ان تاریخ سہ ماہ بگذشت آب نیل تمام خشک شد و اہل معر غریبت جلا کردند عمر رضی اللہ عنہ چون آن حال مشاہدہ کرد کیفیت آنرا با امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ نوشت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بوسے نوشت کہ آنچه کرد و جواب بودہ است در ورون مکتوب خود کا غذا پارہ نہادہ ایم آنرا در رود نیل بند از چون مکتوب و سے بمرور رسید آن کا غذا پارہ را بکشا و و سے نوشتہ بود کہ من عیسیٰ اللہ امیر المومنین الے نیل معر را بعد فانک ان گنت شری من قبک فلیا یخروان کان اللہ لو احد القمار ہوا الذی تجریک ففسال اللہ لو احد القمار ان یجریک پس عمر رضی اللہ عنہ آن کا غذا پارہ را در نیل انداخت و دیگر روز باد اورا شازدہ گزبالا آب روان کند بعد از ان وقت باز این عادت بد از مصریان

بر خواسته است و از آن جمله آنست که در آن روزی که و کشته شد چهره او سه زمین تاریک شد
چنانکه گوید که آن پیش ما در آن خودی آمد ندوی گفتند به ما و مگر قیامت بر ما ستمت می گفتند نه بلکه
عمر بن الخطاب کشته شده است و از آن جمله آنست که در روز مصیبت و سه این ایام را
شینه خد و گویند بر اندر بند بر لبیک علی الاسلام من کان باکیا به فقد اوشکوا علی و ما قدم الله
و اوبرة الدنيا و او بر غیر ما و و قد علمنا من کان یامن با او عده و از آن جمله آنست که
بنیان این ایام را در هر شیئی و گفته اند خواننده اند سستی بکین بنا، این کین حیات به
و شمشین و جو با کالذاتیر انقیات به و یلیس لباس اسود بعد اقصیات به و از آن جمله
آنست که این ایام را و دیگر که بعد از سه روز از مصیبت و سه بنیان خواننده اند سه جزا شد خیرا
من امیره و بدگت به پیداشد فی ذاک الا و هم المذوق به دشمن بیج او یکب جناحی الثمانه به و بعد رک
ما قدرته فی اخیر سبقت به و از جمله کرامات سنجین است رضی الله تعالی عنهم
عقوبات رو افش که نسبت با ایشان بے ادبی کرده اند و نامشرا گفته اند امام مستحق
رحمة الله در کتاب دلائل النبوة آورده است از یکی ثقات که فرموده که ما سه نفر بجانب من توجه
شدیم و با ما شغف بود از کوفه که در حق بابو کرد عمر رضی الله عنهما سخنان بد می گفت هر چند و سه
نصیحت کردیم از آن باز ناستیما و چون بکین نزدیک رسیدیم فرود آمدیم و خواب کردیم چون وقت
کوچ رسید و غمناختیم و آن کوفی را بیدار کردیم بیدار شد و گفت ایها من از شما حدیث من منزل
بازماندم درین وقت که مرا بیدار ساختند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بالاسه سرین استیما و بود و سه
گفت اسے فاسق خداے تمائے فاسق را فرار کرد و نید تو درین منزل مسخ خواهدی شد گفتیم و اسے
بز تو بر غیر و غمنازه و نه شمت و پاسے خود را گرد آید ناگاه دیدیم که از پشت پاسے و سه
سخ شدن گرفت هر دو پاسے و سه چون دو پاسے بوزنه شد پس بز انوسے و سه رسید آن گاه
بهنگاه و سه بعد از آن بیست و سه و در آخر هر دو و سه و بیست و سه شد و بهر اگر فتم و بر پالان
شتر بستیم در وان شدیم در وقت غروب آفتاب بیست و سه دیدیم که بوزنه چند آنجا جمع آمده بودند چون
ایشان را دیدیم خطر بسیار نمود و در میان را پار کرد و در ایشان پوست بعد از آن از آنجا
رو سه با ما کرد و آن بوزنه ما با و سه موافقت کرد و ما گفتیم کار ما بد شد و تو که و سه نومی بود ما را
ایدا سه کرد و اکنون که بوزنه شد و بوزنگان دیگر با و سه شد و ما چه خواها کرد و آید و نزدیک ما بروم
خوشیست و در زوهای ما نظرے کرد و از چشمان و سه آب میر خیت چون ساسته گذشت
بوزنگان بر رفتند و سه نیز در عقب ایشان برقت و هم امام استغفر فی رحمة الله علیه
آورده است از علی بن زید رضی الله عنهما که و سه گفته است که سید بن سبب رحمة الله تعالی علیه را

گفت کہ کسی را بفروست کہ فلان شخص را دیدم گفتم تو فلان سے را بگوئے گفت نہ کسی را بفروست نہ تمام
 سید بن سبیب رحمۃ اللہ تعالیٰ کے گفت آن شخص بیٹے از صحابہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
 دشنام می داد بر روی سے ریختے پید شد و ہر روی ویرا گرفت و سیاہ گشت و ہم امام
 مشعق بنی رحمتہ اللہ اندر سے صلح کے سے گفتم است شخصے بود از کوفہ کہ ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما
 نامنرای گفتم با ہم سفر شد ہر چند ویرا نصیحت کر دیم نشنید گفتم از ما جدا شوید شد در وقت مرحمت
 غلام سے را دیدیم گفتم کہ خواجہ خود را بگوئے کہ با ما مرحمت کند گفتم خواجہ مرا عجیب و احمق پیش
 آمدہ است دوست سے چون دوست خود کوک شدہ است پیش سے رفتیم و گفتم با ما مرحمت کن
 گفتم مرا حادثہ عظیم افتادہ است دوست خود را از ہستین بیرون کر چون دوست خود کوک پس با
 ما ہوا شد تا جاسے رسیدیم کہ آنجا خود کان بسیار بودند خود را از کعب بنیدخت و صورت خود کوک
 گرفت و با خود کان بیست چنانکہ سے را از ایشان باز نشناختیم متاع و غلام سے را بکوفہ آوردیم
 و ہم آوردہ است کیے از غازیان گفتم است کہ با جماعتے نغزای رفتیم با ما شخصے بود از موہلی
 تیم ابو جیا نام و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما را دشنام سے داد و نامنرای گفتم چند سے را نصیحت
 کر دیم سو نہ گشت سے را پیش کیے از حکام کہ راہ ما بروے بود برویم گفتم سے را پیش میں
 بگذاردید و بروید سے را بگذر گفتم و بر رفتیم چون زمانے بر آمد دیدیم کہ از عقب مای آید آن حاکم
 سے را جامہ پوشانیدہ و آن سے دادہ چون ما رسید آغاز شہادتے کرد گفتم چون دیدید سے
 دشمنان خدا سے گفتم با ما ہر ہی کن سے و رنگ جانب راہ میرفت و ما در جانب دیگر ناگاہ ندیدہ
 بیرون رفت و بقضائے حاجت بہت دیدیم کہ جماعتے زبوران بروے حلا کردند از ما دو گاری
 خواست خواستیم کہ سے را خلاص کنیم زبوران بر ما مسلک کردند ما با کشتیم روے بوے آوردند
 و گوشت و پوست سے را تمام بکنند نہ چنانکہ استخوانہا سے سے روشن می و تشدید ما فریاد
 برداشتیم کہ نسبت از بنی تیم کہ ترکہ ابو جیان را حج کند و ہم سے آوردہ است
 از کیے اکابر سلف کہ گفتم است مرا ہمسایہ بود کہ ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما را نامنرای گفتم
 یک شب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدیم کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ بر دست راست
 سے بود و عمر بر دست چپ سے گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمسایہ دارم کہ مرا
 اندامی بسیار در شان این دو مرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصے رفت کہ برو ہمسایہ ویرا
 بخش چون با ما شد گفتم بروم و سے را خبر کنم از آنچه دیدہ ام چون بجلد سے در اندام از سر سے
 سے نزدش و دلہ سے آمد حال سے پر سیدم گفتند ووشش کن سے و آمدہ است و ویرا کشتہ
 و ہم سے آوردہ است کیے از اہل بصرہ گفتم است کہ کیے از بزرگان اہل بصرہ

متناس فرودخته بودم مرا گفتند که و سه را فغنی است و ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما بیدری ذکر می کنند چون آمدند
من بوسه بسیار شد یک روز پیش و سه بودم ناگاه نسبت با ایشان سخنان ناخوش گفتن آغاز کردار پیش
و سه بسیار مغرم و محزون بنفاسم و آنشب افطار کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم
گفتم یا نبی الله آن کس را سه بنی که در شان ابو بکر و عمر چیه می گوید فرمود که آن ترا بری آید گفتم بے یا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت برو و سه را پیش من آر رفتم و سه را آوردم گفتم و سه را
نخوابان بخوابانیدم کار و سه بن داد و گفتم ویرا بخش گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پر
بخشیدم سه بار از و سه این سوال کردم زیرا که گفتن پیش من امری عظیمه نمود باز سوم گفتم و سه پر
بخش و سه را بخشیدم چون با داد شد گفتم پیش آن عیبت روم و از آنش خبر کنم چون مسجد و سه رفتم از خانه
و سه فریاد و فغان می آید گفتم چه بوده است گفتند فلان کس ادوش بر تیر و سه کفچه یافته اند گفتم که
و الله من و سه را بخشیدم پسر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون پسر و سه آزاد شد گفتم نوال
بستان و دو پراگندار که و سه را در زین پاک نهاد این نغم مال خود بخدمت و بر نفتم و هم و سه آورد و سه است
که یکی از سلف گفته است که من در کوه کسلی و ششم که مرا بچه بسا و فعل و لالت کرد و من ابو بکر
و عمر را نامنر می گفتم شبی در خواب دیدم که قیامت قائم شده است و مردمان همه رو به بحفرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نهادند ناگاه دیدم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است
و بر زمین بوسه پیر و سه نشسته در بر یک سار و سه تیر پیر و سه دیگر و سه نشسته در بر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم سلام می کردند من نیز نزدیک شدم تا بر و سه سلام کنم یکی از آن دو میگفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم این شخص از ما چه می خواهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا بگیر و از خواب
در آمدن و فی الحال موسه رو به و ابرو سه من بر خبت و مدت چهار ماه چنان بمانم یک روز یکی از
آشنا یان بر من در آمد و گفت این چه عارضه است که ترا پیش آمده است که همه طبیبان از ما دور
آن عاجز شده اند و چنان دریا فتم که و سه در آنصورت آن شده است که مرا چنانچه جو انان باشد
عشق و محبت کس بان حال گردانیده من حقیقت حال را با و سه گفتم گفت سبحان الله هر پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم توبه کردی و عذر نخواستی مگر نه دانسته که صلوات و تسلیات و غیر آن
که بروح رسول صلی الله علیه و آله و سلم می هستند بوسه می رسد و فی الحال شفت و ابروی طلبیده و
ساختیم و در کت نماز گزاردم و گفتم خداوند تو به کردم و فضیلت شیخین رضی الله عنهما قائل شدم
یک هفته بر من نگزشت که موسه رو به و ابرو سه من بر دیده و هم بوسه آورد و سه است
که یکی از کاتبان گفت گوید که شبام سفر کردم نماز با دو را در مسجد و سه گزیدم چون امام از نماز فارغ
شد ابو بکر و عمر رضی الله عنهما را و عاسه بد کرد چون مسالی آینه و باز شبام رسیدم اثنا

کا زیاہا و سادہ و چنان سجد گزار و چون امام فارغ شد از براسے ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما دعاسے نیکو کرد
 و باہل سجد گفتیم پارینہ بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما دعاسے بدے کروید و اس سال دعاسے نیکو سبب این ہم
 بود گفتندے خواہی کہ امام پارینہ را یعنی گفتہ آرسے مرا سہرائی در آور و زند کہ در آنجا کے بود و او از
 چھماکے سے آب می ریخت باوسے گفتیم کہ تو آن امامے کہ پارینہ بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما دعاسے
 بدے کردی میر خود شامت کرد کہ آرسے و ہم سے آور وہ اسے کہ کے از سلف گفتہ است
 کہ در دین بودم و ہر جا کہے شنیدم کہے مردہ است و سے رکن سے کہ دم روز سے شغفے آند کہ
 اینجا نفسے انہا ہل کو فرود آمدہ و ندویدے از ایشان مردہ است و کفن نداد و غلام خود را فرستادم
 تا بر اسے کفن بخرد من برو سے و ندادم دیدم کہ مردہ است و خستے بر شکم سے نہادہ اند ناگاہ باز
 نشست و گفت یا ولہ یا ولہ یا ولہ یا ولہ من سے رکن گفتیم کہ لالا اللہ اللہ گفت این نفعے فی ساند من باہو
 کہ مغم ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما سے کہ در دین با ایشان شتم می کردم و اکنون ہلاک شدم و جاسے من
 از دوزخ من نمودن پس مرا بر تختند نامردمان را ہم کہم من از پیش سے بیرون آدم و اصحاب و ہر
 ازان خبر کردم گفتند این شیطانے است کہ بزبان سے سخن گفتہ است و از جملہ کرامات
 شیخین رضی اللہ عنہم کہ در کتاب فتوحات مکتبہ مذکور است کہ طالعہ از اولیای اللہ ستند کہ ایشانرا
 جیبیون سے گوید و ایشان چہل تن می باشند بے زیادت و نقصان و حال ایشان آنست کہ
 در اول روز جب چنان گمان می شوند کہ گویا آسمان را بر بالاسے ایشان نہادہ اند بر خود می تو اند
 جبید نہ بر پاسے می تو اند خاست و سے تو اند نشست دست و پاسے بلکہ چشم راستے تو اند
 جنبانید در روز اول جب چنین می باشند در زبر و زبر سبکت می شوند چون شہان در می آید سبکبار
 می شوند چنانکہ گویا از بند خلاص شدہ اند ایشان را در جب گفتہاے بسیار و شجلی پاسے بشمار
 و اطلاع بر نیجات می ہشد و در شہان آنها از ایشان سلب می شود و گاہ باشد کہ بعضے
 ازان احوال را بر بعضے باقی گزارند و تمام سال و صاحب فتوحات رضی اللہ عنہمہ گفتہ است
 کہ من یکے از ایشان را دیدم و بر سے گفت روزی را گذشتہ بودند کہ ایشان را در صورت
 حوک سے دید گاہ بودی کہ مرد سے مستورا حال کہ بیج کس مذہب سے نہ استی بر سے
 بگذشتی و مذہب رفض داشتی سے را در صورت شوک دیدی سے را طلب داشتی
 و گفتی تو بہ کن و بخت سے باز گرد کہ نور افغے آن شخص و تعجب انتا سے اگر تو بہ کر سے
 و در تو بہ خود صادق بود سے را در صورت انسان دیدے و گفتے را ست می گوئے
 و اگر کا زب بود سے چنان سے را در صورت شوک دیدے و گفتی دروغ سے گوئے و
 تو بہ کر سے روز سے خود سے از جدول شافیہ برو سے در آمدند کہ ہرگز بیج کس برو سے

از بیان

از ایشان رخصت نموده بود و وزیرها را میفرستادند و نظر خود آن مذہب گرفتار بودند و نسبت با بکر و محمد
 رضی اللہ عنہما اتفاقاً دید کردہ بود و در شان علی رضی اللہ عنہ غلو و اشتداد چون این دو عدول بروی
 در آمدند فرمود تا ایشان را ببردن کردہ مذہب پرسیدن فرمود کہ من شمارا اور صورت خوگ سے بینم
 و این علامتہ است بیان من و خدا سے تعالیٰ کہ از فضیلت را اورین صورت بین می نماید و باطن
 خود از ان مذہب تو بہ کردہ ایشان را گفت کہ درین ساعت تو بہ کردید زیرا کہ شمارا اور صورت
 انسان سے بینم ازین معنی تجسس نمودہ و بالکلہ از ان مذہب باطل تو بہ کردہ امیر المومنین
 عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ نسبت سے ابو جہد اشتر بہت وقتک سے
 ذی انورین زیر آگہ دو دفتر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہاد سے فرآمدہ بودیکے بعد از دیگر سے
 اول رقیہ رضی اللہ عنہا وفات یافتہ بعد رقیہ ام کلثوم رضی اللہ عنہا و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم فرمودہ است کہ اگر را دفتر سے سوم یوسے از اہم عثمان رضی اللہ عنہم کجاک کر دے و گفتہ اند
 کہ بیج کس را از او میلانین دولت دست ندادہ است کہ دو دفتر بنیم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہاد
 دے فرآمدہ باشد و دو دفتر افضال و کردہا بسیار است و از ان جملہ آنست کہ
 روز سے یکے از اصحاب بخانہ سے در آمد فرمود کہ چہ بودہ است شمارا انیکے از شما بخانہ میں درمی آید
 و در چشم سے اثر و تا طہا بہت آن صحابہ گفت با خلیفہ رسول اللہ بعد از رسول خدا سے صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم وحی نازل می شود گفت این وحی نیست بلکہ نور تو است و از ان جملہ آنست
 کہ در ان شبے کہ با مداد ان شہید شد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دید کہ فرمود سے عثمان
 روز دیگر پیش ما خاطر خواہی کرد و لاجرم روز دیگر ان خود را نگوشت کہ با مخالفان مقاتلہ کنند و حاجت
 شہادت یافت و از ان جملہ آنست کہ مجاہد بن سعید غفاری در ان ایام عصابے را کہ از
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسے رسیدہ بود از دست سے در بود و بر ذلّت و انوار و تابش کند مردم
 با بگ بروی روز در ذلّت سے و عتی پیدا شد کہ پیش از ان کہ سال بروی بگذرد و در ان برد
 و از ان جملہ آنست کہ یکے از لغات گنہ است کہ در طواف بودہ ما بینائی را دیدم کہ طواف
 سے کردہ گفت خداوند امر ایام ز و گمان ندارم کہ مرا پیامبری گنم سبحان اللہ و یحییٰ بن جاسے
 چنین سخن می گوئی گفت از من گنہ عظیم صادر شدہ است گفتم ان کہ ہم است گفت ان روز
 کہ عثمان را حاضر کردہ بودند من با یکے از اصحاب خود سوگند خوردیم کہ اگر عثمان رضی اللہ عنہ
 کشتہ شود بر روی برہنہ سے چنانچہ بنیم چون سے را کشتند بخانہ سے در آمدیم و سر سے
 در کنار خواتون سے بود صاحب بن با خواتون سے گفت کہ ر سے سے را برہنہ کن
 گفت مخصوصیت گفت سوگند خوردیم کہ چنانچہ بر روی برہنہ سے زخم خواتون سے

گفتہ بیچ نگاہ نیداری حق صحبت و بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تزویج رسے ہر دو و بخ
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تھا، و فضائل سے کہ صاحب من شرم و اشت و باز گشت
من بان التفات تنوید و حیاتی بر رسے سے زوم خواتون سے گفت خدا سے تعالیٰ گناہ
ترا نیامزاد و دست ترا خشک کشا و چشم ترا کور گردانا و دانہ کہ ہنسوز از حستان خانہ سے
بیرون نیامدہ بودم کہ دست من خشک شد چشم من کو گشت و گمان نے بر ہم کہ خدا سے تعالیٰ
گناہ مرا پیامزد و از ان جہلہ آنست کہ چون عثمان رضی اللہ عنہ شہید اسیا عقیدہ جنیان
سہ روز بر پیام سید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ سے کہ زندہ در مرتبہ سے ایسات سے خوانا نہ
و از ان جہلہ آنست کہ عدی بن حاتم رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ در روز قتل عثمان رضی اللہ
عنہ شنیدم کہ گویندہ می گفت اشیر ابن عفان بروح و بر جان و برت غیر غضبان اشیر ابن عفان
بقرآن و رضوان چون باز گریستہ بیچ کس بر اندیم و از ان جہلہ آنست کہ چون ویرا
غیب ساختند شہ روزی با آنکہ کہ رسے را دفن نکردند تا گاہ با تفسی از او آوئدہ نشوہ
و لا تصلواہ علیہ فان اللہ عزوجل قد ضلی غیبہ و از ان جہلہ آنست کہ چون بعد از سہ روز ویرا
و شب بجانب بقیعے بردند تا دفن کنندہ سوہان از تھاہ ایشان سیا آمدہ و نویسے بر ایشان
ستولی شد چنانکہ نزدیک بود کہ جنازہ سے را بگزارند و متفرق شوند از با آنکہ رسے را ان کے
آواز داد کہ بر قرار باشید و متزید کہ ما آمدہ ایم کہ در فرعون دست ما قریشی یعنی اہل
کہ اللہ انہما و خشکان بودند و از ان جہلہ آنست کہ در سبب از یہ ہسم چہ چون تا افا
کیا نہ رسیدند ہما شخصے بیوفی تو ماون از زرا و ہما شہد امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ فرستہ
کہ ورسف از راہ ہمہ قافلہ سلامت رفتند و سیلان ہما با شستن ہسمے بیان واقعات و ہر ویرا
یا بارہ ساخت ہمہ اہل قافلہ دانستند کہ آن بو اسعدی در متی با عثمان بود رضی اللہ عنہ شہ
و از جملہ کراہات خلفا است آنکہ بود عثمان رضی اللہ عنہما ذکر کردند گفت من در حق
رسے نمی گویم اید اگر خیر آید کہ روزے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خانہ بیرون آمد و در ان شہ
من نیز و عقب روان شدیم تا بہ موضع رسید و شبست من پیش سے رفتم و سلام کردم و ششم و ہمز
کہ ترا چہ چیز آورد اسے ایہ گفتیم کہ خدا سے تعالیٰ و رسول سے برین دناتر اندنا گاہ امیر المؤمنین
ابو بکر رضی اللہ عنہ آمد و بردست رہت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شہت رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ رسا پسیدہ ترا چہ آورد اسے ابو بکر گفت خدا سے تعالیٰ و رسول سے برین دناتر اندنا
عمر رضی اللہ عنہ آمد و بردست رہت ابو بکر رضی اللہ عنہ شہت و باو سے ہما ان سوال و جواب
واقع شد بعد از ان عثمان رضی اللہ عنہ آمد و بردست رہت عمر رضی اللہ عنہ شہت رسول

و ہر دو

صلی الله علیه و آله و سلم بخت یا سهنگ ریزه برداشت و در کف مبارک گرفت آنجا که هیچ گفتن
 کردند چنانکه آواز آن می شنیدیم چون آواز زبور عمل بعد از آن سنگ ریزه بار ایزدین شمار ناموش
 شدند بعد از آن برداشت و در دست ابو بکر نهاد و باز پیچید و آمدند چون بزرگترین تبار و ناموش
 باز رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ابرو داشت و در دست عم رضی الله عنه نهاد و پیچید و از آمدند چون
 بزرگترین تبار و ناموش شدند باز از ابرو داشت و در دست عثمان نهاد و پیچید و آمدند چون بزرگترین
 تبار و ناموش شدند و از آن جمله است که هر دو از انصار و در وقت صلوات بر او آید که از آب
 کشیده شده بود و در او دیدند در بیان کشتگان می گوید محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر و عثمان
 ابوالفضل و امیر المومنین علی بن ابی طالب که هم الله و چه و سه امام اهل بیت است از آن
 اثنی عشر که است و سه رضی الله عنه ابو الحسن و ابو تراب است و بیج نامی و بر او از ابو تراب ششمین تبار
 دیون و بر بان نام خود نزدی شادمان شدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخانه فاطمه زهرا رضی الله
 عنها آمد علی را آنگاه نزدیک فاطمه رضی الله عنها پرسید که پسر عم تو کجاست گفت بیان من دوس
 چیز است دروغ منم که دو پیردن رفت بیشتر این قبوله نگردد رسول صلی الله علیه و آله و سلم که را
 فرمود که بهین که و سه کجاست آن سس آه و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سه در
 مسجد و خواب است رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنجا رفت و سه را دید خفته در راه و سه
 از دوش و سه افتاده و دوش و سه خاک آلوده شده رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن خاک
 را بدست مبارک خود از دوش و سه دور میکرد و می گفت تم یا ابتراب تم یا ابتراب و شما کل و شما کل
 و سه بیشتر است از آنکه بتقریر زبان و تحریر بیان او توان کرد امام احمد بن حنبل رضی الله عنه
 فرموده است که از هیچ یک از صحابه کرام رضی الله عنهم آن قدر فضائل بازرسیده است که از
 امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه رسیده است چندی گفته است قدس الله روحه
 اگر چنانچه امیر المومنین علی رضی الله عنه از معارف با تیکه با مخالفان میکرد باز پرداختی بر آن
 از و سه با نقل کردند از این علم یعنی علم حقائق و تصون اخب و لها طاعت آن نیارده
 و در شرح تشریح است که علی بن ابی طالب ستر عارفان است و مراد از امتحان است
 که کس پیش از و سه نگفته است و بعد از و سه کس مثل آن نیارده است تا بد آنجا که روزی
 بنی بر آمده بود و گفت سلونے محمد و ابی العرش فان ما بین احوال علی ما تراه العابد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم قازقا قوالذی ملے بیده نو اذن ملتوتیت و ابی الخلیل ان یکلوا من
 و صاوة فاخرت یا حیها فصد قالی علی ذک و در ان مجلس مردی بود که و سه را و علی بیانی
 و گفتند گفت این مرد بس عزیز و عوسے کرد و هر آنکه و سه را نصیحت سازم پس بر خاست

بنا

وگفت سوائے دارم حضرت امیر فرمود و اسے تو سوال سے کنی از بر اسے گفتہ ودانائی کن نہ از بر ہے
 لعنت و مرد از نائی و غلب گفت تو مرا بر این دہشتی پس پرسید کہ بل بہت ریک یا طے قسالی
 ما کنت لا عبد ربالم ارہ قال کیت رایتہ قال لم قرہ اہیون بکشا ہدۃ العیاب و لکن ہایتہ لقلوب
 بمشائق الایقان ربی واحد لا شریک لہ احد لا تالی لہ فردا مثل لہ لا یجوبہ مکان ولا ید اولہ
 زمان لا یدرک باکوحاس ولا یقاس بالناہس چون و غلب این سخنان را بشنید صیحہ زد و پویش
 بیفتاد چون با خود آمد گفت با خدا سے خود حمد کروم کہ سوال نکم از بیج کس برسبیل لعنت و آتھان
 حضرت امیر فرمود کہ اگر کار بہت تر بہ شد و امام مستغفر کنی رحمتہ اللہ در کتاب
 و لائل النبوة آورده است کہ ہنگ روم در وقت امیر المومنین محمد رضی اللہ عنہ سوالات
 مشکل نوشت و تفصیل آن در ان کتاب مذکور است و آنرا با امیر المومنین محمد رضی اللہ عنہ
 در ستاد امیر المومنین محمد رضی اللہ عنہ آنرا بخواند و برداشت و پیش امیر المومنین علی رضی اللہ
 عنہ آورد چون امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آنرا بخواند و دات و قلم طلبید و جواب آنرا
 نوشت و در پیچید و بر رسول قیصر داد رسول قیصر پرسید کہ این جواب کو پسندہ کیست امیر المومنین
 محمد رضی اللہ عنہ گفت این ابن عم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دانا و دوسے
 دوست و ولادت و سے یکہ بودہ است بعد از عام قبیل بہ ہفت سال
 و سے گفتہ اند ولادت و سے در خانہ کعبہ بودہ است و در وقت ہشت رسول صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم پانزدہ سالہ بودہ است و سے گفتہ اند سیزدہ سالہ و گفتہ اول اصح است و
 ابن جوزی در کتاب صفۃ الصفوة آورده است کہ در سن و سے چہا قول است
 شصت و سہ و شصت و پنج و پنجاہ و ہفت و پنجاہ و ہشت و اللہ اعلم گویند یک روز
 مردمان برو سے اجتماع کردند و در و عام نمودند چنانکہ پاسے مبارک و سے را خون آلود کردند
 شایعات کرد کہ خداوند امن این قوم را کرد و سے دارم تو ایشان نیز مرا کرد و سے و ارند
 مردان ایشان باز زمان و ایشان را از من سحر گاہ ہمان شب و سے را زخم زدند و سے را
 کہ بہت بسیار است و از ان جملہ آنست کہ بردایات صحیحہ ثابت شدہ است
 کہ چون پاسے مبارک بر رکاب سے نہاد و فتاح تلاوت قرآن سے کرد و چون پاسے دیگر بر رکاب
 سے رسید و برویتے بر بالاسے ستور است می ایستاد و قتم تمام سے کرد و از ان جملہ
 آنست کہ اسما سے بنت عمیس زفا طہ رضی اللہ عنہا روایت می کند کہ گفت در شبیکہ علی ابن
 بیضا لب کہ تمہد و بیامن زفاف کرد از و سے تبر سیدم زیرا کہ شنیدم کہ زمین با و سے سخن می گفت
 با و از آنرا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کھایت کردم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجدہ

الحمد

در آنکه پس بر آورد گفت که فاطمه بشارت باو ترا بیا که نسل بدستی که خداست. تو ای
 فضیلت شما و پسران شما این زمین را فرمود که باوست بگوید ارجا را خود را و آنچه بر روی زمین او
 خواهد گذشت از مشرق تا مغرب و از آن مجلس نشست که چون امیرالمومنین بنی امیه
 بگفته آمد مردم بر روی جمع آمدند در میان ایشان جوانی بود از شیعه و دستش در پیش و دست
 با او جدا افتاده که در نگاه زنی خواست روزی حضرت امیر رضی الله عنه نماز با او
 گذارد و بنویسند شخصی را فرمود که فلان موضع را آنجا مسجد است دست او در پیش و دست فاطمه در
 زنی و مردی با او جنگ و نزاع و از آن ایشان را پیش ازین حاضر کرده آن شخص بر پشت و
 ایشان را آورد در دست ایشان کرد و فرمود که شب تزارع شام در آنجا آن جوان گفت که
 امیرالمومنین این زن را نکاح کرده ام چون پیش از آن در آنجا بودم از آن جوان گفت که
 اگر تو دوستی همان بخت ویران پیش خود کردی با من آقا زینب و تزارع بنیاد کرده آن زن
 که فرمان تو رسید پس امیر کرم الله وجهه رویه با عاقبت آن مجلس که دو فرمود که بسیار سخنان هست
 که آن کس که بان مخالفت نمود نخواهد که دیگر کسی نشنود و بیفتند و آن جوان وزن بانه
 رویه بان زن کرد و گفت که این جوان را می شناسی گفت که نه فرمود که من ترا بگویم تا آن
 دست را بشناسی اما به یاد که بنامش می گفتند فرمود که تو فلان بنت فلان هستی گفتند
 میستم فرمود که تو پسر منی که هر دو یکدیگر دوستی و دشمنی گفتند پس فرمود
 که یک شب بقتضای حاجت بیرون آمدی دست ترا گرفت و با تو میامست کرد و در استن
 شدی و آنرا با ماوراء کنتی و از پدر پنهان داشتی چون وقت وضع غل آمد شب بود ماوراء ترا
 از خانه بیرون برد چون فرزند آمد و دست را در خانه چیدی و در بیرون آن را که محل قضای
 مردمان بود بپنداشتی سگ آمد و دست را بوسه کرد و سگ بسوسه آن را که انداختی بر سر
 آن گوی که خود و شکست ماوراء تو پارها از آن خود بدید و بر سر و دست پس ویران شد
 و بر تشدید و دیگر حال ویران شد آن زن گفت حال چنین بود و به امیرالمومنین و این را
 هیچ کس غیر از من و ماوراء من نمی دانست پس فرمود که چون با بدو شد فلان قبیله آن گوی که
 از تشدید و تشدید کرد و در نا بزرگ شد و پسر ایشان بگفته آمد و ترا این کرد پس آن جوان را
 فرمود که هر چه کردی از آن شکستگاری بر سر دست خا بر بود پس فرمود که این پسر تشدید
 خدایست تو ای و دست از آنچه بر دست او بود نگاه داشت پس فرمود که و در آنجا
 آن پسر تشدید که در آن گوی که امیرالمومنین از آن تشدید کرد و دست او
 تشدید زار را از آن ساخته چه باشد اگر از خدایست تو ای که آب کمرش شود بر جانت

و بخانه درآمد و مردمان هم بر در خانه منتظر و ایستاده تا گاه و بیرون آمدند رسول صلی الله علیه
و آله وسلم و بر دست و بر بر و عمامه و بر سر و عصا و دست پس اسب طلبید و سوار شد
و همه مردمان از اولاد و و غیر ایشان در کباب و پیاده و روان شدند چون بکنار فرات
رسید فرود آمد و در کت مناسبت یکگزارد پس بر خاست و عمار ابدست خود گرفت و ببالاسه
پل برآمد و امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما با و سه همراه بودند پس بان عصا بجانب آب
اشارت کرد یک گز آب کم شد فرمود که این قدر بس است گفتند مردمان که نه امیر المومنین باز
بجانب آب اشارت کرد یک گز دیگر کم شد یکبار دیگر اشارت کرد یک گز دیگر کم شد چون
سه گز کم شد مردمان آواز برداشتند که همین بسندست یا امیر المومنین و از آن جمله
آنست که جناب بن عباس الا زوی گوید که در محل صفین با امیر المومنین علی بودم
کرم الله وجهه و در آنج لحک بود و در آن که حق بجانب و سه است اما چون نبردان فرود آمدیم شک
در خاطر من افتاد که آنی باعث همه قرار و خیار ما ایند گشتن ایشان کاسه بس عظیم است با ما بود
از میان لشکر گاه و بیرون آمدم و با خود مطهره آب داشتم بایه نیزه خود را بزین فسر و بردم
و سر فرود بان باز نهادم و در سایه آن شستم تا گاه امیر المومنین علی رضی الله عنه آنجا
رسید پرسید که بیج آب همراه داری مطهره که داشتم پیش آوردم بسند و چندان دور رفت که از
نظر من پنهان شد بعد از آن پدید آمد و وضو ساخته و در سایه آن شستم تا گاه دیدم که سوار
از حال و سه ی پرسید گفتم ای امیر المومنین این سوار ترا چه جوید گفت ویرا بخوان
بخوانم و گفت امیر المومنین بخوان در نروان بگذاشتند و آب را بر پند فرمود که کلا که
ایشان گذشته باشند باز آن سوار گفت و الله که گذاشتند حضرت امیر گفت کلا که ایشان
گذاشته اند و درین سخن بودند که و گوی آند که مخالفان گذاشتند حضرت امیر فرمود و الله که گذشته
آن شخص گفت من نیادم تا ندیدم آیات ایشان را بر آن جانب آب حضرت امیر رضی الله عنه
گفت و الله که نگذاشته اند چون گذرند که جاسه افتاد و محل ریختن خون ایشان اینجا است
بعد از آن بزخاست و من نیز بزخاستم و با خود گفتم الحمد لله که منیرانی بدست من افتاد که
حال این مردم را بشناختم با آنست که کذا بیت و لیر یا خود ویرا بیته بیت از خداست تعالی
چه کار خود یا از رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبری داشته است و با خود گفتم بار خدا یا
با تو حسد کردم که اگر به منم که مخالفان از نروان گذاشته اند اول کسیکه با این مردم مبارکت
من باشم و اگر گذشته باشند بر محاربه و قتال ثابت باشم چون از صفوف بگذشتیم و دید
که آیات ایشان بچنان جمال خود ایستاده است حضرت امیر کرم الله وجهه پس پشت کرد

گرفت و پنهانید و گفت اے فلان جنیت کار بر تو بدشمنی شد که تمام آری اے امیر المومنین پس
 امیر المومنین فرمود که بکار خود مشغول باش یک تن را از ایشان کشته و دیگری را هم کشته پس با دیگر
 در آن وقت من و سه روز گذرد و دو روز دیگر من صاحب من مراد بر دستند و
 بیرونند و با خود نهادم خزان وقت که حضرت امیر کرم الله وجهه از محاربه فارغ شده بود و از آن
 جمله آنست که در وقت نوبت بود که ایشان فرمود که ایشان از آنجا که گذرند ما و هم که مقامات
 ایشان کشته نشوند و از ایشان هیچ کس زنده نماند مگر کم از ده تن و از صاحب من هیچ کس کشته
 نشوند مگر کم از ده تن بعد از آن مشورت آن جماعت شد و چندان مقاله کرد که از ایشان نه تن
 باقی ماندند و از صاحب و سه تن کشته شدند و از آن جمله آنست
 که شخصی را از احوال و سه فرود و گفت که تره طلب خود بند کرد و در فلان موضع بر فلان درخت
 خراب و پنهان که فرموده بود و بینه و رخ شد و از آن جمله آنست که حجاج کیل
 بن و ابرار رضی الله عنهم طلب کرد و از و سه گرفت و طائف و عطا پادشاه قوم و سه را
 باز گرفت کیل با خود گفت که عمر من با فرسیده است نمی شاید که قوم خود را محروم گردانم
 پیش حجاج گفت دوست می داشتم که تیور او یام کیل گفت بانی نمانده است از کسب من
 گرانده که هر چه خواهدی بکن که موعده ما خداست قاتل است و بعد از قتل من حسابی خواهد بود
 و مراد امیر المومنین کرم الله وجهه خبر کرده است که قاتل من تو خواهی بود حجاج گردن و سه را نزد
 و از آن جمله آنست که حجاج روزی گفت که دوستی دارم که برسم بکار از صاحب
 ابو تراب تا بخداست قاتل تقریب جرم قتل و سه گفتند ما هیچ کس نمی دانیم که با و سه پیش
 از آن صحبت داشته باشد که قتل مولای او و سه را طلب داشت و گفت توئی قتل گفت آری
 گفت مولای علی بن ابی طالب گفت مولای من خداست قاتل است و امیر المومنین علی
 کرم الله وجهه ولی نعمت است گفت از دین و سه بیزار شو گفت مراد بنی از دین و سه
 قاتل تر راه نماند گفت نزد خواهم کشت هر نوع که کشتن می خواهی اختیار کن قتل گفت خیار
 پیش است هر نوع که مراد از کشتی فرود آن نوع خواهم کشت بد رستی که خبر کرده است مرا
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه که ترا عظیم خواهد کشت حجاج فرمود تا و سه را بکشند
 و از آن جمله آنست که برادری از عاویز رضی الله عنه گفته بود که فرزند من حسین را
 بکشند و تو زنده باشی و سه را نصرت کنی چون امیر المومنین حسین را رضی الله عنهم شهید
 کردند برادری از عاویز رضی الله عنه گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه را دست گفت حسین
 رضی الله عنه کشته شد و من و پدر نصرت کردم و امانت است که در و از آن جمله آنست

آنست کہ در بعضی سفر با خود مکر بلا صید بر دست و چپا گزینست و گر بانی گریان از آنجا گذشت
 سپس گفت در اشد نیست محل خوابانیدن شتران ایشان و موضع مردن ایشان اصحاب گفتند
 است امیر المومنین این چه موضع است فرمود که این مکر بلا است و بجا تو سے روایت کنند کہ بی حساب
 پر پشت در آنجا بعد از آن برکت و بچاکس تاویل سخن و سے تہ نیست تا آن روز کہ واقعہ امیر المومنین
 حسین رضی اللہ عنہ واقع شد و از آن جہل است کہ چون از کوفہ لشکر طلبید و از قبال
 قبل بسیار لشکر دستاورد پیش از آن کہ آن لشکر بوسے برسد فرمود کہ از کوفہ و از کوفہ ہزار مرد و یکسر و
 سے آرند یکے از اصحاب و سے گوید کہ چون من آن سخن بر شنیدم برگز گاہ آن لشکر شہید و یکے از
 لشکر دم و اشد کہ انان کہ فرمودہ بودند یک مکر بود و زیادت و از آن حکم آنست
 کہ در وقت توجہ بعین اصحاب و سے محتاج تآب خند از چپ دور است شدا فتنہ از بیافتنہ
 حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ و علیہم السلام کی از جاہ بگردید و بر سے ظاہر شد در میان
 بیابان از ساکن آن و پرسوال کردند گفت از نیجات آتیب دو فرسنگ است اصحاب گفت شنید
 سے امیر المومنین اجازت وہ تا با سجاہر ہم شاید کہ پیش از آن کہ بیج قوت نماند تآب بر سیم
 حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ و علیہم السلام کہ حاجت باین نیست و عنان بظلمت خود و اصحاب قبلہ تافت
 و بیاسے اشارت کرد کہ آنرا بجا و یزند چون مقدار سے خاک برداشتند سنگے بزرگے بی از کوفہ
 آستے بان کارنے کہ حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ و علیہم السلام فرمود کہ این سنگ بر بالاسے آتیب است ہمہ
 گنبد کہ آنرا بر شنید ہر چند اصحاب بجمع شدند و ہمہ کردند و تو استند کہ آتیب از جاہ بجا
 چون حضرت امیر آنرا دید از بظلمت خود فرود آمد و استین بر سر سا عد با ز نور دید و از گشتان مبارک
 بزیار آن سنگ دور آورد و زو مکر و آن سنگ را از بالاسے چشمہ دور انداخت پس آتیب نے
 ظاہر شد بنا بیت صفائی و شیرین و نمک کہ در آن سفر بہتر از آن آتیب خورد و بودند چہ آتیب خورد
 و آن مقدار کہ خود استند بر و پشتند پس حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ و علیہم السلام سنگ سد ہر دست و
 بیالاسے چشمہ نیا د و فرمود کہ آنرا بجا ک نیایا شند چون رہب آن دیدن حال را مشاہدہ
 کہ و از دیر فرود آمد و پیش حضرت امیر با سجاہر و پر شنید کہ تو پیغمبر سے فرمود کہ نے پس گفت
 کہ تو فرشتہ تفریے گفت نے پس گفت تو دیکے خود و کہ من و می پیغمبر سے حکم محمد بن عبد اللہ
 خاتم النبیین علی اللہ علیہ وآلہ وسلم رہب گفت دست بیا کہ سلمان نے خہ شہ من غدا تب
 امیر کرم اللہ تعالیٰ و علیہم السلام دست بوسے و در گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمد رسول اللہ
 اشہد انک علی رسول اللہ و اشہد انہ ان حضرت لا شہدہ و سے پر سید کہ سجدہ یج بود کہ بعد از
 دستے مدح برون خود بود سے امروز بیان تدروسی گفت است امیر المومنین جانتیم باین

وہرا زہرا سے آئندہ اس میں سنگسٹ و پیش ازین بسیار درین ویر بودہ اند و نیز پر اگر ماور کتب خود
 ویدہ ویدہ و از علمای خود شنیدہ کہ درین موضع چشمہ است و بر بالاسے آن سنگی کہ آنرا انداند و
 کندن آنرا تو اندگر پیغمبر سے پاوسی پیغمبر سے پس چون من این دیدم کہ تو این کار کردی باز رو سے
 خود رسیدیم و آنچه از نظر آن سے بروم یافتیم چون حضرت امیر رضی اللہ عنہما آنرا شنیدند ان گریست کہ
 ما سے مبارک سے از آب دیدہ تر شد بعد از ان گفت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نے ان سے کیا
 و کتبہ فی کتبہ مذکورہ پس آن را بب ملازم حضرت امیر رضی اللہ عنہما پیش رو سے با اہل شام مقابلہ
 کرد و چند آنکہ شہید شد حضرت امیر رضی اللہ عنہما برو سے نماز گزارد و رو سے روانہ کرد و از براسے رو سے
 از خدا سے تعالیٰ آموزش خواست و ہر گاہ کہ ویر ایاوت کردی گفت و سے مولاسے
 غنت و از ان جملہ آئست کہ فیہ عربی کہ از اصحاب امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ
 عنہم گوید کہ در ایام محاربہ معاویہ حضرت امیر رضی اللہ عنہما بر کنار دریا سے فرود آمد ناگاہ
 مرد سے آمد و گفت سلام علیک یا امیر المؤمنین حضرت امیر رضی اللہ عنہما فرمود کہ و علیک سلام
 آن مرد گفت من سموم بن یوحنا ام صاحب این دیو شارت بدی سے کرد کہ آنجا بود
 پس گفت نزدیک ما کتابے است کہ اصحاب عیسی علیہ السلام آنرا از کید گیر میرا نش
 گرفتہ اند اگر خواہی آنرا بر تو خواهم و اگر خواہی پیش تو آرم حضرت امیر رضی اللہ عنہما فرمود کہ بخوان آن مرد
 خواندن گرفت و لغت رسول بود صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اوصاف است و سے دور آفران
 این بود کہ روز سے فرود آید بر کنار این دریا مرد سے کہ اقرب باشد بوسے از اہل این زمان
 و فرات و دین اہل مشرق بر ایبار و با اہل مغرب مقابلہ کنند الدنیا اہون علیہ من رما و
 شدت ہا الیوم فی یوم عاصف و ہلوت فی جنب اللہ اہون علیہ من شربہ ما ایشربہا
 اطلمات العون لہ رضوان اللہ و قتل مو شہادۃ پس آن مرد گفت چون آن نبی مہوش
 شد بوسے ایمان آوردم چون تو اینجا فرود آمدی پیش تو آدم نماز گزار و مردہ یا تو یا شتم حضرت
 امیر رضی اللہ عنہما گریست و حاضران نیز گریستند باو سے پس فرمود کہ محمد اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 عنہم غیبا و محمد اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نے ان کتاب الا برار پس با حنیہ عربی گفت اسے جیہ این ا
 با خود نگاہ کرد و گاہ کہ شام و چاشت خوردی ویر اطلب کردی و ریلک الہریرہ کہ حرب و سے
 با معاویہ صوب شد شہید گشت حضرت امیر رضی اللہ عنہما برو سے نماز گزارد و در قصبہ و سے
 فرود آمد و فرمود کہ ہذا اہل من اہل البیت از ان جملہ آئست کہ ابن عباس رضی اللہ
 عنہما گفتہ است کہ چون رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روز حدیبیہ بکہ متوجہ شد مسلمانان
 تشنہ شدند و بیچ جانے آب نبود رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حنفہ فرود آمد پس گفت کہ کبیت

کہ با جمعی از مسلمانان بغلان چاہ رو و شکما پروار و وزان چاہ پر آب کند و یا رو کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نما سن می شود و پیراہ بہشت مر سے برخواست و گفت من بروم یا رسول اللہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیراہن سے از ستایان روان کرد و سلمہ ابن الاکوع رضی اللہ عنہ گوید کہ من با ایشان بودم چون نبرد یک آن چاہ رسیدیم آنجا درختان بود از ان درختان آواز ما شنیدیم و درختا بسیار رویدیم و آفتشما و فرختہ بے آنکہ ہمیدہ بشد و دیدیم ترس بسیار بر ما سنولی شد تو نسبتیم کہ از ان درختان بگذریم ہمیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز شنیدیم فرمود کہ آن جماعتی از جن بودند کہ شمارا ترسانیدہ اند اگر شامی فرسید چنانکہ شما را فرمودہ بودم بیج گزند سے ہشمانی رسید و گیر سے چون از شنید برخواست کہ من بروم یا رسول اللہ سے نیز با ان جماعت ستایان برفت ایشان را نیز همان حال پر پیش آمد ہمیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ایشان نیز گفت اگر چنانکہ شما را فرمودہ بودم سے رفتید بیج مگر وہ سے ہشمانی رسید پس درین جہت بیست شب رسید و شنگی بر اصحاب غلبہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی را رضی اللہ عنہ طلب کرد و فرمود کہ با این جماعت ستایان بروید و از ان چاہ آب بگیری پس سلمہ بن الاکوع رضی اللہ عنہ گوید کہ بیرون آہ بہ شکما پرووش و شمشیر ما در دست امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در پیش رفت و این ریزہ خودی گشت سے اخو بالرحمن ان از یلانہ عن غرق جن اظہر تنویلا و او قدہ نیز انما تعویلا بہ و فرقتہ مع فرقا بطولایہ تا رسیدیم بان محل کہ آن آواز ما و در کتہا پیدا آمد و ہوں بر ما سنولی شد انوروی گشتیم آنجا نیز چون آن دو کس باز خواہد گشت و سے رو سے پا کرد و گفت قدم بر قدم من نیاید رازہ اشیم چہ سپید تر رسید کہ گزند سے ہشمانی خواہد رسید چون میان درختان در آمدیم آفتشما سے منعم فرختہ بے آنکہ ہمیدہ بشد و سر ما سے بریدہ بے بدن پیدا آمد و آواز ما سے ہولناک می کردند چنانکہ ہر شس از ما برفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بر ان سر ما می گزشت و می گفت در عقب من بایستد و از جب و راست منگرید کہ بیج پاک نیست در عقب دست پیر ہنیم تا بان چاہ رسیدیم یکے بود شنیدیم بر او من مالک رضی اللہ عنہ یکے و لو با و و لو آب کشید ریمان گبست و و لو در چاہ افتاد و از نگ چاہ آواز خندہ و قہقہہ بر آمد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت کہ گہست کہ برو و از شکر ما و لو سے بیار و اصحاب گفتند بیج کس را طاقت ان نیست کہ از ان درختان بگذرد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ شکی معنر بیان نسبت و سیاہ فرود آمد و از خندہ و قہقہہ کہ می آمد زیاد شد چون میان چاہ رسید پس سے بلترید و قہقہہ و غلغلہ و لو کہ عظیم از چاہ بر آمد و تو از سے چنانچہ کہ اخناق کردہ شنید می آمد ناگاہ امیر المومنین علی اندا کرد کہ اللہ اکبر اللہ اکبر تا عبد اللہ و خورسولی اللہ شکما را فرود گذارید ہشکما را برت کرد و ہر بہت و یکیکہ ابالا آوریدہ از ان سے و و شک بر شہت ما ہر یک یک شک بر شہتیم چون بان درختان

۱۰۰۰

سید علم از آنچه دیده شنیده بودید هیچ واقع نشد چون نزدیک آمد که از درختان بگذریم آواز سے گلین
 شنیدیم کہ ہائے و نیت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و منقبت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ خواندن
 گرفت و آیتش محمد را بتجاری پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گفت حضرت رسول گفت
 کہ آن یافت عبد اللہ بود آن جنی کہ شیطان صنام مسورا در کوه صفا کبشت و از آن حمل
 آنست کہ خدا سے تعالیٰ بر اے سے دوبار روئس کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید کی در
 عهد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و یکے بعد از وفات و سے ام سلمہ و اسماء بنت عمیس و جابر
 بن عبد اللہ انصاری و ابو سعید خدری رضی اللہ عنہم روایت کرده اند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم روزے در خانه خود بود و امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ پیش و سے ناگاہ جبرئیل علیہ السلام جو
 آمد و از کمرے وحی تکبیر بر آن علی رضی اللہ عنہم کرد و سر بر بنداشت تا آن زمان کہ آفتاب
 فروب کرد علی رضی اللہ عنہ نماز عصر اٹھستہ گزارد با شارت چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم بحال خود باز آمد فرمود کہ اے علی عصر از تو فوت شد گفت یا رسول اللہ با شارت گزاردم
 نشستم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ آفتاب را برگرداند تا نماز
 دیگر را در وقت بگذرایم یا سے علی رضی اللہ عنہم دعا کرد و آفتاب بان موضع کہ نماز دیگر باشد
 با نیت و علی نماز خود را در وقت بگذرید و اسماء بنت عمیس گوید کہ از آفتاب در وقت غروب
 آواز سے می آمد چون آواز آرد و این نصیب مشیت گذشتہ اما چون بین الیومین تفاوتی بود
 تا نیاندگوشد و آنچه بعد از وفات رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع شد آن بود کہ در وقت
 توجیب بابل چون خوابت کہ از فرات بگذرد و نماز دیگر بود با طائفہ از اصحاب خود نماز دیگر را در وقت
 بگذارد و سایر اصحاب بگذرانیدن چهار یا بیان خود مشغول بودند آفتاب غروب کرد و نماز دیگر از
 از ایشان فوت شد در آن باب تثنیان گفته چون حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ آزا
 شنید از خدا سے تعالیٰ در خوابت کہ آفتاب را برگرداند تا اصحاب سے چند نماز را در وقت
 گذارند خدا سے تبارک و تعالیٰ دعا سے ویرا اجابت کرد و آفتاب بجای نماز دیگر آمد چون با قوم سلام
 باز و آفتاب غروب کرد و آواز سے آواز سے سخت ہولناک می آمد خوف بر مردم غالب شد و تسبیح
 و تلیل و استغفار شتغال نمودند و از آن حمل آنست کہ حضرت امیر کرم اللہ وجہہ شخصے را بان
 متهم داشت کہ خبرا سے ویرا بسوسے سماوی می رسانند آن شخص انکار کرد حضرت امیر فرمود کہ سوگند
 می خوری آن شخص سوگند خورد و امیر فرمود کہ اگر درین سوگند کاؤب باشی خدا سے تعالیٰ چشم ترا
 کور گرداند از آن ہفتہ بر نیاید کہ بیرون آمد و عصا سے ویرا گرفتہ بودند و می کشیدند و چشمان سے
 هیچ نے دید و مثل آنست آنکہ امام متغری رحمہ اللہ در کتاب دلائل البیوة آورده است کہ

امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ روایتی در جہت شخصی را از شخصی سوال کرد آن شخص راست گفت حضرت
امیر فرمود کہ دروغ می گویی گفت من گویم فرمود کہ بر تو دعا خواهم کرد کہ اگر دروغ گفته باشی خدا سے
تعالی ترا کور کند و آن گفت دعا کن حضرت امیر دعا کرد آن شخص از رجب بیرون رفت الا نابینا
و از آن مجلس آنست کہ روزی با حاضران مجلس سوگند داد کہ ہر کہ از رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ و سلم شنیدہ است کہ گفتہ من بگفت مولانا فیلے مولانا گواہی دہد و دوزخ دہد تن از انصار حاضر بودند
گواہی دادند کہ دیگر کہ آنرا از رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدہ بود اما گواہی نداد حضرت
امیر کرم اللہ وجہہ فرمود کہ اسے ظان تو چرا گواہی ندادی یا آنکہ تو ہم شنیدہ گفت من نہیں
شنیدہ ہم والا فراموش کردہ ہم امیر دعا کرد کہ خداوند اگر این شخص دروغ می گوید بنفیس
بر بشرہ ہوسے ظاہر گردان کہ عمامہ آنرا نیوشاند راوی گوید کہ واللہ من آن شخص را دیدم کہ
سفیدی بر میان دو چشم سے پیدا آئدہ و از آن مجلس آنست کہ زید بن ارقم رضی اللہ عنہ
گفتہ است کہ من در بہمان مجلس یا مثل آن حاضر بودم و من نیز از آن مجلس بودم کہ شنیدہ بودم
اما گواہی ندادم و از آن ہونان دہشتم خدا سے تعالی روشنائی چشم مرا برد و گویند کہ ہمیشہ بر فوت
آن شہادت انہما رند است سے کرد و از خدا سے تعالی ہمزش نے خواست و از آن مجلس
آنست کہ روزی بالاسے نبر گفت انما عبد اللہ و اخو رسول اللہ و ارث بنی الرحمۃ منہ و نایح سیدہ
سادی اہل ایچتہ منہ سید اوصیاء و خاتم ایشان منہ ہر کہ غیر از من این دعوی کند خدا سے تبارک و
تعالی بر او بیدی اگر قتلار گرداند مرد سے از آن مجلس گفت کہ کیست کہ ازو سے خوش نیاید کہ گوید
انما عبد اللہ و اخو رسول اللہ از جا سے خود بر نخواستہ بود کہ ویرا چونے و فساد سے در و ماغ و ماغ
شد چنانکہ پاسے ویرا گرفتند و از مسجد بیرون کشیدند بعد از آن از قوم سے پرسیدند کہ ہرگز ویرا
این عارضہ بودہ است گفتند کہ نے و از آن مجلس آنست کہ روزی از روز پاسے حرب
صفین ندافرمود کہ یا ابا سلماہ یعنی ابو سلمہ کیاست محمد بن حنفیہ رضی اللہ عنہ گفت سے در آخر
صفین سے فرمود کہ اسے فرزند مراد من ابو سلمہ خولانی نیست مقصود من صاحب جیش ماست کہ
از جانب مشرق با ایات سپاہ پدید آید و چندان محاربہ کند کہ خدا سے تعالی بواسطہ سے حق را
در مرکز خود قرار دہد خوشا وقت آنان کہ باو سے موافقت نمودہ در اعلام سے دین و لگو سناری ظالمان
جہد وجد نمایند و از آن مجلس آنست کہ چون حضرت امیر کرم اللہ وجہہ اہل کوفہ را بفریاد سے
محمد بن ابوبکر رضی اللہ عنہما تخریبیں کروا جابت نمودند گفت بار خدا یا کسے را برین طائفہ مسلط
کردان کہ ہرگز بدیشان رحم نکند گفت غلامی از ثقیف برایشان گمار بہان شب حجاج در طائف
منویشد و باہل کوفہ رسید ازو سے آنچه رسید و از آن مجلس آنست کہ روزی

ساده رضی الله عنه گفت که چگونه توان کرد که عاقبت کار خود را بدو انجم حاضران مجلس گفتند که ما طریق
دانستن این را نمی دانیم گفت آنرا من از علی معلوم نمودم کرد که هر چه بر زبان و سه گذرد حق
نماند بود و در باطن نشسته تن از مستعدان خود را طلبید و گفت با یکدیگر بر وید تا یک مرحله از کوفه و در آنجا
هر یک بعد از دیگری بکوفه در آید و خبر مرگ را باز گوید و لیکن سه باید که همه با یکدیگر متفق باشند
ذکر چهارم روز مردن و ساعت آن و موضع قبر و گذر ازندگانه از و غیر آن نشسته تن چنانکه معاویه
گفته بود در آن مشغول چون نزدیک کوفه رسیدند یک روز اول در آمد اهل کوفه از سه رسیدند که
از کجایه رسی گفت ایشان گفتند خبر صیبت گفت معاویه و فاطمه باقی پیش حضرت امیر کرم الله وجهه
آمدند و آن خبر را باز گفتند بآن اتفاقات نمود بعد از آن روز دیگر و دیگر آمد و سه نیز خبر وفات
معاویه گفت با امیر گفتن آن هیچ گفت روز سوم دیگر آمد و سه نیز موافق ایشان گفت با امیر
رضی الله عنه گفتند که این خبر تحقیق شد و بصحت پیوست ام و زکریا دیگر آمد و موافق آن دو کس
پیشین خبر وفات معاویه باز گفت امیر رضی الله عنه فرمود که کلا که سه بیرون دادیم که ابن و شاریت
بجاسن خود کرد ازین و هشارت بسر خود کرد و خطاب کرده نشود و رنگین نگردد و درین الا که الا کسا و
بان ملاجه کنند آن سه تن ابن خبر را بجا و بر وند و از آن جمله است که در یکی از
خطبه های خود هشارت بر او قلم نهاد و کرده است و گفته است که گویا سه پنجم یکی از نبی ابعباس را
که سه را می کشند چنانکه شتران زبانی را بقر بان گاه گفتند استطاعت آن ندادند که آنرا از خود
دفع کنند و سه بر سه بر سه چه خوا شد دست در میان آن قوم بسبب آنکه امر روز
پروردگار خود را گذار شده است و سه بر دنیا کرده بعد از آن هم در آن خطبه گفته است که اگر خواهم
شمارا خبر و هم از ما به ایشان بگفته ام ایشان و جلیلهای ایشان و سه وضع قتل ایشان
و از آن جمله است که روزی عبد الرحمن بن عوف بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قائل و سه است
در مسجد کوفه دید بان نفس خود را خالی از آغاز کرد و گفت سه شده و بیاد بر یکدیگر بگفتند و لا حجر
الی الموت از اجل بود یکسایه بعد از آن و بر طلبید و گفت سه سه پیام جا لبیست یا پیام
سبا هیچ نغنی و شده گفت نبد اظم فرمود که ترا هیچ و ای بیودیه بود که ترا ای شغنی و سه عاق و ناقه
صالح نمی گفت گفت بی بود حضرت امیر خاموش شد و از آن جمله است که روزی
گفت و دش حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم گفتم یا رسول الله چه بختها
و خصومتها که از بهت تو بمن رسید فرمود که بر ایشان دعا کن گفتم خداوند امر بهتر از ایشان عوض
ده و بدتر از من بر ایشان گمارد و همان ایام شهید شد و از آن جمله است که از
امیر المومنین حسین رضی الله عنه روایت کنند که چون حضرت امیر کرم الله وجهه وفات یافت

شنیدم که قلیبی می گوید که بیرون رویه و این جده خدایه را با ما بگذارد بیرون رفتیم از درون خانه
 آواز سه آمد که محمد علیه اسلام در گذشت و وصی او شهید شد گلبانی است که تواند کرد و دیگر گفت
 هر که سیرت ایشان در زد و بی روی ایشان کند چون آواز ساکن شد و تا دیدیم ویرایشل کرده و در کفن
 بچیده یافتیم بر سه نماز گذاریم و دفن کردیم و از آن جملة آنست که امیرالمومنین حسن
 و حسین سارضی اشده منها وصیت کرده بود که چون بیوم مر ابر سر پرست نیند و بیرون برید و نورسین برید
 که آنجا سنگی سفید خواهد پیدا یافت که از آن نور و نشان باشد از آنکه بکیند که در آنجا کشادگی خواهد یافت
 مراد آنجا دفن کشید و از آن جملة آنست که موضع قبر ویرا با زمین هموار کرده بودند
 و ستور ساخته روز سه مارون اشده شکا رکنان بناجیت غریبن رسید آهوان پناه غریبن
 بروند هر چند خزع بر ایشان انداختند و لگان بر ایشان سرداوند بازگشتند و بر سر ایشان تیا بند
 یعنی از پیران غریبن را از سران پرسیدند گفتند از پیران ما بما چنین رسیده است که قبر امیرالمومنین
 علی رضی اشده عنه آنجا است مارون اشده آنرا قبولی کرد و تا زنده بود هر سال زیارت می آمد
 و از آن جملة آنست عقوبه مخالفان از نو اسب امام متقوی رحمة الله
 در کتاب دلائل انبوة از فراس بن عمر رضی اشده منها آرزو است که در او عهد رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم صدای عاریت شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرست میان و چشم و سه را
 گرفت از موضع اصابع و سه پرست چون موسی تا بر پشت آن در و در از سه پرست در آن
 روز که خواجه بر امیرالمومنین علی رضی اشده عنه خروج کرد و فراس نیز با ایشان موافقت کرد
 آن موسی از پیشانی و سه بر جیت فراس را از آن خیز عظیم پیدا شد و بر انگشت این بسبب
 آن شد که بر امیرالمومنین علی رضی اشده عنه خروج کردی توبه و استغفار نمود با آن موسی بر
 پیشانی و سه نرست سادی گوید که من آن موسی را دیدم پیش از آن که بریزد و بعد از آن که بخت بود
 و دوم بار که تیر بسته بود و هم و سه آورده است از یکی از صاحبین که گفت شبی قیامت
 در خواب دیدم که قائم شده است و همه خلایق را در ساجگاه خست کرده اند بصره از نزدیک دیدم
 و از آنجا بگذرستم ناگاه دیدم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر کنار حوض کوثر است و حسن و
 حسین رضی اشده عنهما مردمان را آب می دهند پیش ایشان رفتم که مرا آب دهند اندر پیش
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم که با رسول اشده ایشان را بگو که مرا آب دهند رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ترا آب نخواهند داد و رفتم چو با رسول اشده گفت از آن سبب که
 در همسایگی تو منم است که علی را بدی گوید و تو بر من نمی کنی من گفتم با رسول اشده می ترسم
 که قصد هلاک من کند و مرا استطاعت آن نیست که من و سه نو اندر رسول صلی الله علیه و آله

و سلم کار دی بر بندین داد و فرمود که برو ویرا بکش من در خواب ویرا بکشتم پس باز گشتم پیش رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آدمم و گفتم یا رسول الله آنچه فرمودی کردم پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که اے حسن ویرا آب ده امیرالمومنین حسن علی عهد عترت را آب داد و من کاسه ویرا گرفتم و نمی دانم کفر و
 یا نه بعد از آن از خواب بیدار شدم بسیار زسناک و ضوها ختم و بنماز مشغول گشتم تا آن زمان که صبح بید
 ناگاه آواز مردم برآمد که فلان کس را بر جامه خواب و گشته اند و گماشتگان حاکم آمدند و مسلمانان را
 بگنایه گرفتند بانور گفتم سبحان الله این خوابیست که من دیده ام خداست تعالی از اوست ساخته است
 بزخاستم و پیش حاکم رفتم و گفتم این کاریست که من کرده ام و همه مردم ازین بگنایند حاکم گفت و بے بر تو
 این چیست که می گویی گفتم آن خوابیست که من دیده ام و خدای تعالی از اوست ساخته است گنایه من
 و خواب را با وی حکایت کردم گفت چرا که بشد غیر از غیر و برو که تو بگنایه ای و قوم نیز بگنایند و هم و
 آورد و است که علی بن ابی طالب رضی الله عنهما گفته است که سید بن سبب جمله اشخاصی را این نمود و گفت بر خیز و
 برین گفتم تو حال ویرا باز نمائے چه حاجتست که من به پیغمبر گفتم این شخصی بود که نسبت با صاحب رسول نبی
 علی و سبطین رضی الله عنهما سخنان ناشائسته می گفت من ساجات کردم که خداوند اگر من را پیش تو
 سا بقده و عنایتی هست نشانه من نمائے روست آن شخص سیاه شد و هم و س آورد و است که در دیده
 شخصی بود که نسبت با امیرالمومنین علی رضی الله عنه سخنان ناشائسته می گفت سید بن مالک رضی الله عنه ویرا
 دعائے با کرد و آن شخص شتر خود را بیرون مسجد گذاشته بود خود بسجد در آمده و در بیان حلقه مردم نشسته
 آن شتر از جاسه خود صحبت و بسجد در آمده آن شخص را در بیان مردم در زیر سینه خود گرفت و بر زمین
 س مالید تا بکشت و از حسین بن علی بن اکسین رضی الله عنهما روایتست که فرمود
 که ابراهیم بن هشام انخر وای وای مدینه بود هر روز جمعه ما را نزدیک بنیر جمع می کرد و در امیرالمومنین
 علی رضی الله عنه می افتاد و نامش را می گفت و یکی از جمعی آن مقام بن مردمان بر آمده بودند پس
 بنیر افتادم و در خواب شدم دیدم که قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم شکافت و از آنجا مردم
 بیرون آمدند جاسه سفید پوشیده مرا گفت اے ابو عبید الله ترا ندانند و گنایه نمی سازند آنچه این شخص
 س گوید گفتم بے گفت چشمان خود را بکشای و به بین که خداست تعالی با و س چه می کند چون
 چشم بکشادم و س ذکر علی رضی الله عنه کرد و از بالاسه منبر بفتاد و میر و امیرالمومنین
 حسن رضی الله تعالی عنه و س امام دوم است از ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم کینت
 و س ابو محمد است و لقب و س تقی و سید ولادت و س در مدینه بود و در نیمه رمضان سنه ثانی
 سن الهجرة و جبرئیل علیه اسلام نام و س را بید پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و
 از هر پریشانی نوشته و شبیه ترین مردمان بود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سینه تا فرق

تھر روز سے امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ امیر المومنین حسنؑ رابرہوش گرفتہ بود و گویند
سے فرود کہ این شبیبہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شبیبہ علی رضی اللہ عنہ و علی رضی اللہ عنہ
انجا ایستادہ بود و چشم سے نمود و ازو سے آرند کہ بہت کویچ مع پیادہ گذارد و حال آنکہ بجا بود و
باو سے می کشیدند و زخیر بہت کہ روز سے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنبر برآمد و حسن بن علی
رضی اللہ عنہما باو سے بود گاہ بہ ہر دو مان نظر سے کرد و گاہ بہ بسوسے و سے وی گفت این پسر
من سیدست و زور ہفتہ کہ خدا سے تعالیٰ اصلاح کند بواصلہ و سے میان دو گروه از مسلمانان
و این اشارت بانست کہ معاویہ می دانست کہ امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ دشمن دارترین
مردمانست م رفتہ را چون امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ شہید شد معاویہ با امیر المومنین حسنؑ پی
عنہ در سر مصالح کرد و عمد بہت برآنگہ اگر ویرا حادثہ پیش آید علیہ امیر المومنین حسن باشد رضی اللہ
عنہ بعد از ان امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ خطبہ خواند و گفت اسے مردمان من آیشہ بودم
کہ فتنہ را کردہ می داشتہم ہر روز مصالح کردم و این کار را ایجاویہ کند استم اگر حق و سے بود سے
رسید و اگر حق من بود سے بخشیدم از بہت اصلاح امت محمد سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خدا
تعالیٰ ترا والی ساخت اسے معاویہ یا از بر اسے چہ سے کہ دانستہ است نزدیک تو
یا از بر اسے شر سے کہ دیدہ است در نمودان اور سے لعلہ فتنہ نکم و سماع اسے میں پس از
نبر فرود آمد یکے از حاضران مجلس روسے بسے کرد و گفت یا سودہ وجوہ المسلمین یا معاویہ
بہت کر سے و مال را روسے گذاشتی امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ گفت خدا سے تعالیٰ ملک
نجا امیر را رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمود دید ایشان را کہ بنبر و سے ااے روز یکے بعد از
و گیوسے این برو سے دشوار آمد خدا سے تعالیٰ بسے فرود فرستاد کہ انا عظیمناک الکوثر یعنی
تیرا فی بختہ و انا اثر لساہ فی لیاۃ القدر و ما اور ملک ما بلبلہ القدر لیاۃ القدر خیر من الفتنہ
مرا و بافت شہر ملک بنے امیر است تراوسے گوید کہ مدت ملک ایشان را حساب کردیم ہزار ماہ
بود و آورده اند کہ چون امیر المومنین حسنؑ آن کار را ایجاویہ گذارست گفت اسے ابو محمد بخیر سے
جو ہر دیجا کرد سے کہ ہرگز نفس مروان مرد مثل آن جوان مردی نکردا بوہریرہ رضی اللہ عنہ
گوید کہ یک شب حسن بن علی رضی اللہ عنہما پیش رسول بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ویرا
سپار دوست می دانست و سے را فرمود کہ پیش ما و فرمود من گفتم باو سے ہمراہ بروم فرمود کہ
نے ناگاہ رفتے از آمان آمد در بخشنی آن برفت تا پیش ما و فرمود رسید از کرامات و سے
رضی اللہ عنہ تعالیٰ عنہ آنست کہ در بعضے از مواسم حج کہ پیادہ بکے رفت پاسے مبارک
وسے در ہم کردیکے از موالی و سے گفت کاشکے چند ان سوار شوئی کہ در ہم پاسے توفیق بخشید انرا

قبول نکر دو گفت چون بمنزل برسی تر سیاہی پیش خواہد آمد کہ مقدار سے روغن داشته باشد از وسے
 بجز و مکاس کن مولا سے وسے گفت پدر و مادر من خدا سے تو با دو در بیچ منترے کسی نہ پیم کہ وہ ایمن
 دو باشد وین منزل از کجا خواہد آمد چون بمنزل رسید سیاہی پیدا آمد فرمود کہ اینک آن سیاہی کہ گفتیم
 بر و از وسے روغن بجز و من وسے بوسے وہ چون آن مولی پیش آن سیاہی آمد و روغن غلبید گفت کہ
 اسے غلام این را از بر اسے کہ می خرمی گفت از بر اسے حسن بن علی رضی اللہ عنہما گفت مراد پیش
 وسے میر کہ من مولا سے دیکر چون پیش وسے رسید گفت کہ من مولا سے تو ہم و من نے گیرم لیکن
 خوانون مراد در زہر گرفتہ است دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا پسے تمام اندام بدہد فرمود کہ بمنزل خود
 باز گرد کہ خدا سے تعالیٰ ترا چنان پسری کہ خواستی داد و وی از شیخہ ما خواہد بود چون آن سیاہی
 بنیاد خود رسید حال را چنان دید کہ فرمودہ بود از ان **مسئلہ** آنست کہ روزی بابی از
 اولاد زبیر رضی اللہ عنہ در سفرے بودند در خاستانی کہ خشک شدہ بود فرود آمدند برای امیر المومنین
 حسن رضی اللہ عنہ در پاسے یک نخلہ فرش انداختند و بر اسے زبیر در پاسے نخلہ دیگر زبیر گفت کاش
 برین نخلہ خرابے تر بودے تا سجو. وی امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ فرمود کہ خرابے تری خوب
 زبیر گفت آرسے دست بد عابد خشک و در زبیر لب چیزے گفت کہ کس نہ آنست فی الحال یک نخل
 سبز شد و بگ بر آورد و خرابے تر بار آورد شد شتر باقی کہ با ایشان بود گفت این سحرست و اللہ
 امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ فرمود کہ این سحر نیست لیکن دعائست مستجاب کہ از فرزند پیغمبر
 واقع شدہ است پس بان نخلہ بالا رفتند و آنچه بار آوردہ بود بر زمین ہمہ را کفایت کرد آنچه در
 مناقب وسے از علم و عبادت و کرم و وجود و غیر اینہا از مکالم اخلاق نوشته اند و بھمت رسیدہ است
 پیش از آنست کہ استقصا سے آن توان کرد لاجرم در ان شروع نمیدند آوردہ اند کہ ویرا
 زہر دادند و در وقت وفات وسے امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ بر سر بالین وسے بود فرمود
 کہ است برادر من گمان میری کہ ترا کہ زہر دادہ است گفت بر اسے آن می برسی کہ ویرا کشتی گفت
 آرسے فرمود کہ اگر آن کس باشد کہ من گمان سے برم یاس و نکالی خدا سے تعالیٰ از ہم سخت
 ترست و اگر نہ باشد دوست نے دام کہ بگنہاری را بر سے من بکشند و مشہور است کہ ویرا خوانون
 وسے جمدہ زہر دادہ است بفرمودہ سجا و یہ وفات وسے در او اہل بیع الاول بودہ است سید حسین
 من اہل بیت رضی اللہ تعالیٰ عنہ امیر المومنین حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی امام سیم است
 ابو الامام است کینیت وسے ابو عبد اللہ است و لقب وسے شہید و سید ولادت وی در مدینہ بود روز
 سید شنبہ چهارم ماہ شعبان سنہ اربع سن اہجرہ و گویند درت حمل وسے شش ماہ بودہ است و بیچ فرزند
 شش ماہہ نامندہ است مگر وسے دیکھی بن زکریا علیہ السلام و میان ولادت امیر المومنین

حسن رضی الله عنه وعلوق فاطمه رضی الله عنها امیر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است
 و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویر حسین نام نهاده است ویرا جمالی بود که چون در تاریکی شبی
 از بیاض حسین و بر بقی خسار را و سه پوسه راه بر زنده و ویر از سینه تا پایا مشابنت بر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه امیر المومنین حسن رضی الله عنه از سینه تا فوق و رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم فرموده است که حسین ازین است و من از حسین ندیده و دست دارم آن کس را
 که دست دارد حسین را در بین من صلی الله علیه و آله و سلم است که رو اند که روزی سن حسین
 رضی الله عنه پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم کشتی می گرفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنان
 گفت که گوی حسین را فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ را می گوئی
 که خود را بگیر رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اینک جبرئیل حسین را می گوید که حسن را بگیر و روایت
 است از هم احادیث که گفت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم خوابی دیده ام که از آن ترسیده ام رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چه دیدی گفتم دیدم
 که پاره از تن تو بر پیدم و در کنار من نهادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اینک فاطمه بر سر
 آمد و در کنار تو باشد بعد از آن امیر المومنین حسین رضی الله عنه در وجود آمد و روایت است
 که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم حسین را بر آن است خود نشانده بود و بر او بر او بر او
 چسبید جبرئیل علیه السلام فرمود آمد و گفت خداست که ای من هر دو را از براسه تو جمع نخواهد کردی تا از
 تو باز خواهد شد اکنون تو ازین برد بیگانه اختیار کن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر حسین
 وفات کند بر فراق و سه چشم جان من بسوزد و چشم جان علی و چشم جان فاطمه و اگر بر او چشم
 بر جان من باشد من اطمینانم را اختیار کردم بر اطمینان چنانچه بعد از سه روز بر او چشم وفات یافت
 هر گاه که حسین پیش من می آمدی من بر صلی الله علیه و آله و سلم ویرا بوسه دادمی و گفتم ایها و مر جیابین قدره
 بانی ابراهیم اقم علیه رضی الله عنه گفت است که شبی رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خانه من
 بیرون رفت و بعد از زمانی در باز آمد و فرموده موی و غبار آلوده و چیزی در دست گرفت که گفت یا رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم این چه حال است که بر تو مشاهده می کنم فرمود که شب مرا بوسه برودند از
 عراق که آنرا که بلا گویند و جاست قتل حسین رضی الله عنه و جماعتی از فرزندان من نمودند من خود
 ایشان را می دیدم و نیست و دست من و دست کشود و گفت این را بستان و نگاه دار
 آنرا بستانم تا کی بود سرخ آنرا و شبی که دم و سر آنرا حکم بستم چون حسین بن علی رضی الله
 عنه را بفر فراق بیرون رفت آن شبی که زهر روز بیرون می آوردم و نگاه می کردم هنوز آن بود
 و بوی آنرا در نگاه که دم آن خاک در آن شبی که خون نازگشته بود و دستم که دیدم آنرا بسیار

برسیر اما خود را فرو گرفت تا دشمنان بر روی شہادت نکند چون خبر شہادت و سے آمد موافق همان روز
بود و شہادت و سے روز عاشورا بود است روز شنبه سنه احدى و ستين من الهجرة و مدت عمر و سے
بجاه و هفت سال و از عا نشه صدر یقه رضی اللہ عنہما آوردہ اند کہ روز سے رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم با جبرئیل بود علیہ اسلام حسین بن علی رضی اللہ عنہما بر ایشان در آمد جبرئیل پرسید
کہ این کیست رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سپہ من است و ویرا بر کنار خود نشاند جبرئیل
گفت زود بپشد کہ ویرا بکشند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ ویرا کہ کشد جبرئیل گفت
کہ است تو اگر خدای ترا بگویم کہ ویرا در کم زمین خوابند گفت کس جبرئیل اشارت بجانب کربلا
کرد و قدر سے خاک سرخ گرفت و بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمود و گفت این از خاک تفتل
است است و از امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ آوردہ اند کہ فرمود است
کہ در وقت توجہ بکوفہ و بیچ منزے فرود نیایدیم و کوچ نکر دیم مگر کہ امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ
و کتبی بن زکریا علیہ السلام کرده باشد یک روز فرمود کہ از خاک و سے اعتبار سے دنیا است
و سے بیچے بن زکریا علیہما السلام زنی نابکار از نابکاران بنی اسرائیل ہر یہ فرستادند سعید
بن جبیر از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرده است کہ وی گفتہ کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
سلم و می آمد کہ بہت قتل بیچے بن زکریا علیہما السلام ہفتاد ہزار کس را کشتیم و بر اسے
نزد نو و ہفتاد ہزار کس را خواہیم کشت و بہت رسیدہ است کہ بیچ کس از قاتلان امیر المؤمنین
حسین رضی اللہ عنہ و اصحاب و سے نماند کہ پیش از مرگ قضیت نشد و بتلائے گشت بقتل یا
یا سے دیگر کیے از ققات گوید کہ چون سر اسے عبید اللہ بن زیاد و اصحاب ویرا
سید کوفہ آوردند و گفتند در جہنہا و ندرن با نجا رسیدم آواز مردم شنیدم کہ می گفتند
آمد آمد ناگاہ ما سے آمد و بیان آن سر را در آمد و سوراخ بینی عبید اللہ بن زیاد و رفت و ساغے
درنگ کرد و بیرون آمد و رفت تا فائب شد با ندرم گفتند کہ آمد آمد و مگر بار آن مار باز آمد
و آنچه پیشتر کردہ بود کرد ہمین نوع بار مکر شد گوئید کہ شمر بن ذی الجوشن مقداسے زر سرخ
در میان بار ما سے امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ یافتہ بود و بیچے سا از ان بد ختر خود را و و
و ختر و سے آزار بر گری داد تا از بر اسے و سے زبور سے ساز چون ندگہ آن نندا بانفس بر و
در آتش جہا و نا پذیر شد چون شمر آزار شنید زگرہ طلبید و باقی نندا بوسے داد کہ این را و حضور
من در آتش نر چون ندگہ آزار بخش نہاد آن نیز نا پذیر شد و سے آزند کہ شتر سے چند کہ از
امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ ماندرہ بود و آن بد بختان آزار بکشند و مقتدر خیال تلخ بود کہ
از ان بیچ کس لقمہ خواست خورد کیے از ققات گوید کہ با و سے از قبیلے گفتیم کہ بار رسیدہ است